

The position of Akhmas Basra in the two wars of Jaml and Safin in the Caliphate of Ali ibn Abi Talib (AS)

Marzieh vaghei¹

Mehrnaz Behroozi ²

Mohmamad Sepehri³

Received Date:10Jan2022

Reception Date :22Feb2022

After the demise of the Prophet of Islam, the identity of the tribe that was the dominant structure of pre-Islamic society grew again and caused conflict and different positions of different tribes against each other and even the orders of the caliph of the time, especially during the time of Amir al-Mu'minin Ali (AS). The purpose of this article is to know and study the position of Akhmas Basra in the two wars of Jaml and Safin. The research question is what was the position of Akhmas Basra in the two wars of Jaml and Safin? The research method is descriptive-analytical and documentary in a library style. After analyzing the material, the result was: conflict of interests between the northern and southern tribes - such as the tribes of Carbon Vail and Tamim with the tribe of Azd - and the conflict of religious interests between the tribes - such as the tribe of Abdul Qays and the tribe of Azd - and sectarian conflict within The tribes themselves, such as Rabia, caused these tribes to take three steps in the battles of Jaml and Safin: The heart desires of some tribes, such as Asad and Abdul Qays, towards the Amir al-Mu'minin Ali (AS) caused them to usually be with Ali (AS) during the wars. And always form the best part of his corps. Opposite are the tribes of Azd and Dhaba, who were in the group of Umm Al-Mu'minin Aisha in the Battle of Jaml. The third group, like Bani Tamim, took different votes during the battles of Jaml and Safin. This tribe withdrew from the war in the Battle of Jaml and joined the Ali (AS) army in the battle of Safin.

key words: Akhmas, Basra, Jamal, Safin, Caliphate of Ali (AS).

¹Department of History and Archeology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

²Department of History and Archeology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
mehrnaz_behroozi1400@vatanmail.ir

³Department of History and Archeology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

<https://dx.doi.org/10.30510/PSI.2022.328975.3091>

موضع اخماس بصره در دو جنگ جمل و صفین در خلافت علی بن ابیطالب (ع)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

مرضیه واقعی^۱

مهرناز بهروزی^۲

تاریخ پذیرش: ۴۰۰/۱۲/۰۳

محمد سپهری^۳

چکیده

پس از رحلت پیامبر اسلام، هویت قبیله ای که ساختار مسلط بر جامعه قبل از اسلام بود، دوباره رشد نمود و موجب نزاع و موضع گیری قبایل مختلف در قبال یکدیگر و حتی فرامین خلیفه وقت به ویژه در دوران امیرالمومنین علی (ع) شد. هدف این مقاله شناخت و بررسی موضع اخماس بصره در دو جنگ جمل و صفین است. سوال تحقیق این است که موضع گیری اخماس بصره در دو جنگ جمل و صفین چه بوده است؟ روش تحقیق، تفسیری- کیفی و اسنادی به شیوه کتابخانه ای است. پس از تجزیه و تحلیل مطالب این نتیجه به دست آمد: تضاد منافع بین قبایل شمالی و جنوبی - همچون قبایل بکرین و ایل و تمیم با قبیله ازد - و تضاد منافع مذهبی بین قبایل - مانند قبیله عبدالقیس و قبیله ازد- و تضاد فرقه ای در درون خود قبایل مانند ربیعیه موجب گشت تا در جنگ های جمل و صفین این قبایل سه راه پیش گیرند: تمایلات قلبی برخی از قبایل مانند اسد و عبدالقیس به امیرالمومنین علی (ع) موجب گشت تا در طول جنگ ها معمولاً در کنار علی (ع) باشند و همواره بهترین بخش سپاه وی را تشکیل دهند. در مقابل قبیله ازد و ضبه قرار می گیرند که در جنگ جمل در گروه ام المومنین عایشه قرار گرفتند. گروه سوم مانند بنی تمیم در طول جنگ های جمل و صفین آرا متفاوتی در پیش گرفتند. این قبیله در جنگ جمل از جنگ کناره گیری نمود و در جنگ صفین در سپاه علی (ع) قرار گرفتند و اگرچه برخی از سران قبیله همچون احنف بن قیس با ادامه جنگ صفین موافق بودند اما سران دیگر موافق تحکیم و عدم تمایل به ادامه جنگ بودند.

واژگان کلیدی: اخماس، بصره، جمل، صفین، خلافت علی (ع).

^۱ دکتری گروه تاریخ و باستان شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۲ استادیار گروه تاریخ و باستان شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

^۳ استاد گروه تاریخ و باستان شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

یکی از مسایل مبتلابه دوره اسلامی به ویژه صدر اسلام، جهت گیری های قبایل مختلف و روسای قبایل در موقعیت های گوناگون بر له یا علیه حکومت وقت بود. چنان که روسای قبایل در جنگی، خلیفه وقت را حمایت می کردند اما همین قبایل، در جنگ بعدی مقابل خلیفه قرار می گرفتند؛ در حالی که با خلیفه وقت بیعت کرده بودند و دست یاری و پیروی با وی داده بودند و براساس آن باید از او امر وی تحت هر شرایطی پیروی می نمودند. اما وقایع دوره خلافت علی بن ابیطالب (ع) (۳۵-۴۰ ق.) نشان دهنده بدعهدی های بسیار روسای قبایل در وقایع این دوران است.

به نظر می رسد عامل مهمی که موجب بروز موضع گیری های متفاوت سران قبایل در وقایع متعدد می شود - که باید بدان بسیار توجه نمود-، مسئله قبیله و هویت قبیله ای باشد؛ زیرا، هویت قبیله ای موجب بروز کنش ها و واکنش های گوناگون سران قبایل در مواجهه با اوامر علی (ع) در جنگ های مختلف همچون جمل و صفین می شود.

باتوجه به تغییر مقر حکومت مرکزی از مدینه به کوفه در زمان خلافت علی (ع) و از سوی دیگر حضور پررنگ قبایل در شهرهای مهم بصره و کوفه به دلیل فتوح سرزمین های شرقی ایران - که از دوره خلافت عمر بن خطاب خلیفه دوم (۱۳-۲۳ ق.) آغاز شده بود-، نقش این قبایل در جنگ و صلح و متابعت از خلیفه وقت پررنگ تر می شود، به ویژه این که در این زمان معاویه در دمشق خود را وارث و خونخواه عثمان معرفی می نماید و موجب تشویش و تشتت آرا در بین مسلمانان می شود.

بصره به سبب قرارگیری در کنار اروند رود از مهمترین پادگان های فتوح به ایران از مرز خشکی بود که قبایل مختلفی به آنجا کوچ نموده بودند. این قبایل به تدریج به پنج ائتلاف قبیله ای تبدیل شدند و مشهور به اخماس بصره گشتند. اخماس بصره شامل پنج اتحادیه قبیله ای ذیل می شود: قبیله تمیم به همراه قبایل ضبه و رباب؛ ۲- بکرین وایل، یکی از شعبه های ربیع؛ ۳- عبدالقیس، یکی دیگر از شعبه های ربیع؛ ۴- قبیله ازد؛ ۵- اتحادیه قبایل پرتنوع اهل العالیه (یاقوت حموی، ۱۳۹۹: ۴/ ۷۱).

اخماس بصره به دلیل جمعیت فراوان و زندگی قبیله ای، دارای قدرت و نفوذ زیادی بودند. به همین جهت سران اخماس نقش زیادی در وقایع سیاسی بصره و عراق ایفا نمودند. تضاد منافع مذهبی و فرقه ای بین قبایل - مانند قبیله عبدالقیس و قبیله ازد- و همچنین تضاد منافع بین قبایل شمالی و جنوبی - همچون قبایل بکرین وایل و تمیم با قبیله ازد - و تفرقه بین آن ها و همچنین تضاد منافع مالی و مادی موجب گشت تا این روسای قبایل در جریان های سیاسی همچون واقعه جمل و صفین مواضع متفاوتی از یکدیگر و همچنین حکومت وقت انتخاب

نمایند.

بنابراین، مسأله تحقیق حاضر، بررسی نقش اخماس بصره در دو جنگ جمل و صفین است. از همین روی نگارنده این پرسش اساسی را مطرح می‌کند: موضع گیری اخماس بصره در دو جنگ جمل و صفین چه بوده است؟

ادبیات و پیشینه تحقیق

به نظر می‌رسد درباره موضع گیری اخماس بصره در جنگ های دوره خلافت علی (ع) تحقیقات ویژه ای انجام نشده است. با اینحال می‌توان به مقاله «ملف خاص ضمود البصره: من مظاهر صمود «أهل البصره فی التاریخ العربی الإسلامی» (۱۹۸۵) از عمر فوزی اشاره کرد که در آن به تاریخ ابتدای بصره و قبایل آن و جنبش های مختلف در بصره و حوالی آن مانند: ازارقه، زط، صاحب زنج پرداخته است. پاکتچی (۱۳۸۵) در مقاله «نظام قبیله ای و خاستگاه خوارج نخستین» به اختلافات و رقابت های بین قبایل عرب در کوفه و بصره و ظهور خوارج پرداخته است. همچنین برزگر (۱۳۸۸) در مقاله «هویت قبیله ای به مثابه واقعیت در نهج البلاغه» به هویت و ملاحظات قبیله ای و رقیبان و مخالفان در تصمیم گیری ها و موضع گیری های امام علی (ع) براساس نهج البلاغه پرداخته و بدین نتیجه رسید که هویت یابی گرایش های مختلف از درون قبایل متفاوت موجب احیای دوباره هویت قبیله ای پس از فوت پیامبر اسلام گشت و همین مسئله عامل قتل عثمان خلیفه سوم و جنگ های داخلی دوران خلافت علی (ع) شد.

چارچوب نظری

قبیله گرایی در تاریخ شبه جزیره عربستان، پدیده ای ریشه دار بود؛ چنانکه قرآن درباره قوم گرایی، تفاخر و عصبیت قومی و تلاش مردم آنجا برای برتری دادن قوم و قبیله خود بر دیگران می‌فرماید: «کار شما بدانجا رسید که به تفاخر بر زندگان خود کفایت نکردید، بلکه به شمردن قبور روی آوردید» (سوره تکاثر، آیات ۱ و ۲). ملاک برتری و بزرگی افراد و سیاست عرب بر قبیله گرایی استوار بود. بدینگونه، اساس اجتماعی عرب، بر قبیله بود و نظام سیاسی و اجتماعی اش را، نظام قبیله‌گی تشکیل می‌داد.

هویت قبیله ای، ساختار مسلط بر جامعه قبل از اسلام بود و قبیله بزرگترین قلمرو سیاسی موجود در شبه جزیره عربستان به شمار می‌رفت. قبیله در صحرا یک حکومت کوچک بود که تمام الزامات حکومتی محلی و کوچک به استثنای زمین ثابت را داشت. عامل پیوند دهنده مردم قبیله، عصبیت بود که از طریق پیوند نسبی خانواده ها و خاندان ها به یکدیگر یا مفاهیم مشابه مانند ولاء و حلف به وجود می‌آمد در حالی که این عصبیت به ویژه در جنگ ها و میادین نبرد، اصلی ضروری بود (ابن خلدون، ۱۳۸۵: ۱/ ۲۴۰).

از آنجا که برای شناخت مواضع و جهت‌گیری اخماس بصره خواه در جنگ و خواه در صلح، بدون در نظر گرفتن هویت قبیله‌ای، کاری غیرممکن است، بدینگونه مبانی نظری این پژوهش نظام قبیله‌ای و هویت قبیله‌ای خواهد بود.

- هویت قبیله‌ای

چارچوب اجتماعی عربستان جاهلی، قبیله بود. قبیله ساختاری اجتماعی و پدیده‌ای تاریخی است که براساس دگرگونی و توسعه طبیعی خانواده‌ها و ازدواج‌های پی‌در پی درون خانوادگی در گذر سال‌ها به وجود آمده است (خنجی، ۱۳۷۹: ۲۶). بدین‌گونه، مهم‌ترین ویژگی جامعه قبیله‌ای، اشتراکات خونی و نسبی افراد درون قبیله و رسیدن به یک جد پدری مشترک است و به همین سبب است که نام جد را بر قبیله - مانند ربیع، مضر، بکر بن وائل - می‌گذارند.

و از آنجا که افراد قبیله، حاصل از خون و اصل یک جد مشترک هستند، بنابراین، افراد درون قبیله نسبت به یکدیگر احساسات شدیدی بروز می‌دادند. برای این که آن‌ها نیاز به یاری و حمایت افراد قبیله خود در برابر خطرات بیرونی همچون دشمنی‌های بین قبایل بودند. این قدرت بازوان قوم و عشیره فرد بود که در صحرا می‌توانست از وی دفاع کند و از آنجا که عرب جاهلی پیوسته در جنگ و جدال بود نیازمند حمایت همیشگی قبیله‌اش بود (حتی، ۱۳۹۸: ۱۵). بدینگونه، هر فرد داخل قبیله براساس تعصب موظف بود بدون توجه به این که او ظالم است یا مظلوم و بر حق است یا باطل به کمک هم قبیله‌ای خود بشتابد (سالم، ۱۳۸۰: ۳۱۲).

نماینده قبیله، شیخ یا رئیس قبیله بود که دارای صفات کرامت، شجاعت، جوانمردی و وفاداری همچون ثروت و حکمت بود. او در قضاوت و دادرسی، باید بی‌طرف می‌بود و با همه افراد قبیله یکسان رفتار می‌کرد. با اینحال در امور قضایی و جنگی کاملاً مختار نبود و باید با شورای قبیله متشکل از روسای عشیره‌ها مشورت نماید (جمیلی، ۱۹۷۲: ۱۵ و ۴۹) اما حرف آخر را وی در جنگ‌ها می‌زد (همان: ۱۵۲). به علاوه بستن پیمان‌نامه‌ها و تقسیم‌غنایم نیز از وظایف وی بود (همان: ۵۰).

با ظهور نبوت پیامبر اسلام، هویت قبیله‌ای، اهلی و مهار و به حاشیه رانده شد؛ اگرچه نابود نشد. با رحلت پیامبر (ص) کم‌کم این ارزش‌ها بازتولید شد. چنان که موجب به قتل رسیدن خلیفه سوم، عثمان بن عفان و بروز حوادث دوران خلافت علی بن ابیطالب (ع) شد.

- بافت قبایل در بصره

¹ Tribe

همان طور که پیشتر توضیح داده شد شبه جزیره عربستان، در قالب بافت‌های قبیله‌ای نظم یافته بود و تعاملات اجتماعی بر مبنای الزامات قبیله‌ای صورت می‌گرفت و گروه‌بندی‌ها در سطح کلان در قالب پیمان‌های قبیله‌ای سازمان‌دهی می‌گردید.

با آغاز فتوح اسلامی در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب، موج مهاجرت‌های نظامی و اجتماعی قبیله‌های عرب به غرب ایران و عراق آغاز شد که موجب دگرگونی بافت جمعیتی منطقه شد. اگرچه به صورت محدود از دوره باستان برخی از قبایل در آنجا ساکن بودند، اما با مهاجرت‌های جدید، عنصر عربی بر بافت جمعیتی عراق غالب شد (پاکتچی، ۱۳۸۵: ۹۵).

دو شهر مهمی که با آغاز فتوح به عنوان محل اسکان نظامیان تاسیس و مورد توجه قرار گرفتند کوفه و بصره بودند. بصره در سال ۱۴ ق. به امر خلیفه دوم عمر بن خطاب بنا نهاده شد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲/۳۴۱). عمر به عتبه بن غزوان فرمان داد که در سنگستان منزلگاه گیرد، پیش از آن سه جا عوض کرده بودند که جای گلی را خوش نداشتند، منزلگاه چهارم بصره بود (طبری، ۱۳۸۹: ۷۲/۵). آن‌گاه عمر به سعد بن ابی وقاص دستور داد تا افراد سپاه را براساس قبایل به گروه‌های دهگانه تقسیم نماید (همان: ۵/۱۲۵). اما به تدریج بعضی از گروه‌ها تعدادشان بیشتر شد به همین سبب دوباره آن‌ها را به هفت گروه تنظیم نمود. سعدگروهی از نسب شناسان و صاحب نظران و خردمندان عرب را فراخواند که گروه‌ها را به ترتیب هفت تنظیم کردند و هفت گروه شدند (همان: ۵/۱۲۶). تنظیم این گروه‌ها برای پرداخت مالی بود. مردم بصره، مقرری را به سران هفت گروه و پرچمداران می‌دادند و آنها به سردستگان و نقیبان و امینان می‌دادند که در خانه‌ها به صاحبانشان برسانند (همان: ۵/۱۲۶). البته این هفت گروه به تدریج در سال‌های بعد به دلیل برهم خوردن موازنه جمعیتی و مسایل اجتماعی و سیاسی تبدیل به پنج ائتلاف قبیله‌ای یا اخماس بصره شدند که شامل قبایل ذیل می‌شوند: ۱- قبیله بزرگ تمیم در اتحاد با تیره‌های ضبه و رباب؛ ۲- قبیله بکر بن وائل، شاخه اصلی ربیع؛ ۳- قبیله عبدالقیس یکی دیگر از شاخه‌های ربیع؛ ۴- قبیله ازد (از قبایل جنوبی)؛ ۵- اهل العالیه که اتحادیه‌ای از قبایل بنی قیس، قریش، کنانه، بجیله، خثعم، مزینه و اسد بود (یاقوت حموی، ۱۳۹۹: ۴/۷۱).

بخش اعظم جمعیت قبیله تمیم از طریق قبایل الحاقی، به خصوص اسد فراهم شده بود. اهل العالیه اتحاد قبایل در آن صرفاً بر مبنای پیشینه‌ای تاریخی در سرزمین مادری نجد استوار بود (طبری، ۱۳۷۵: ۴/۵۰۵). خاندان معذل بن عیلان و بنی عامر از تیره‌های به نام عبدالقیس بصره بودند (المطیری، ۱۹۹۸: ۱۰۵-۱۰۶).

جالب است که محلات شهر نیز براساس قبایل طراحی شده بود (طبری، ۱۳۸۹: ۵/۱۲۲-۱۲۴). زمین‌های آن میان قبایل عربی که پس از انقراض شاهنشاهی ساسانیان به آنجا مهاجرت کرده بودند تقسیم گردید و با کوفه از پایتخت‌های جدید عراق به شمار آمدند (لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۸).

شمار ساکنان بصره در آغاز، اندک، و منحصر به جنگجویان بود، اما پس از فتح نواحی مجاور آن از جمله ابَّه، قبایل مختلف از سراسر عراق و شبه‌جزیره عربستان بدانجا سرازیر شدند و به تدریج بر وسعت و جمعیت آن افزوده شد (یاقوت حموی، ۱۳۷۴: ۴۳۱/۱)؛ چنان‌که در حدود سال ۳۵ ق. جمعیت آن به ۶۰ هزار، و به روایتی در ۵۰ ق. به حدود ۳۰۰ هزار نفر رسید (فاتحی نژاد: ۱۳۹۹).

هرکدام از قبایل مذکور در منطقه ای از بصره به شکل ذیل ساکن بودند:

- ۱- قبیله تمیم در غرب و جنوب غربی بصره و منطقه مابین مرید تا جامع سکونت داشتند.
- ۲- قبیله بکر بن وائل در مرکز و شرق بصره و در محلات بطنیه و زابوقه ساکن بودند.
- ۳- قبیله عبدالقیس در شمال و شرق بصره در نزدیکی البورت زندگی می‌کردند.
- ۴- قبیله ازد در شمال غربی بصره و در محلات حدان و هداد ساکن بودند.
- ۵- اهل العالیه در مرکز شهر و در منطقه مابین الجامع و بطنیه سکونت داشتند (پلا، ۱۴۰۶ق: ۵۶-۵۷ و ۶۸).

به گفته بلاذری دو دسکره در خُریبه بود و یکی در جایی به نام زابوقه، و دوتای دیگر در جایی که اقامتگاه قبیله ازد بود و دارالازد خوانده می‌شد و دو دسکره دیگر در جایی که بنی تمیم در آن جای گرفتند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۴۲). «در حدود خریبه و رابوقه و محل بنی تمیم و ازد بیش از هفت بنا نبود که دو تا در خریبه بود و دو تا در محل ازد بود و دو تا در محل بنی تمیم بود و یکی در رابوقه بود» (طبری، ۱۳۸۹: ۷۱ / ۵).

- موضع‌گیری سران اخصاس در جنگ جمل

برای ورود به بحث باید کمی به قبل از خلافت علی (ع) برگشت. پس از آن که عثمان (۲۳-۳۵ ق.) بر اساس شورای شش نفره ای که عمر بن خطاب خلیفه دوم (۱۳-۲۳ ق.) طراحی کرده بود، به خلافت رسید، هویت قبیله ای وارد نقطه عطف خود شد.

در اواخر خلافت عثمان سال ۳۴ ق. مردانی از قبیله عبدالقیس به ریاست حکیم بن جبله عبدی، درع بن عباد عبدی و سدوس بن عبس شنی (ابن قتیبه، بی تا: ۱۹۶) به همراه دیگر معترضان از کوفه و مصر تلاش زیادی برای برگرداندن اوضاع اجتماعی به دوران پیامبر اسلام (ص) کردند. و به همراه افرادی همچون مالک اشتر، زیاد بن نصر و عبدالله بن امم به نشانه اعتراض به اعمال خلیفه سوم به مدینه عزیمت نمودند (بلعمی، ۱۳۴۴: ۱۲۶). از سوی دیگر، طلحه و زبیر به همراهی عایشه مردم را علیه عثمان تحریک می‌کردند (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۷۲ / ۲). خلیفه سوم نیز به جای اینکه به شکایات رسیدگی کند، امر نمود تا رهبران معترض عبدالقیس را به همراه عامر بن قیس، کمیل بن زیاد نخعی، عمرو بن حنق خزاعی به شام تبعید کنند (بلعمی، ۱۳۴۴: ۱۰۵-۱۰۶). البته بعدها، معاویه به دلیل افزایش ناراضیاتی قبایل، آنان را آزاد کرد و به خلیفه وقت

نوشت که حضور این افراد در شام موجب دردسر و خطر است و پیشنهاد داد تا آن‌ها را بازگرداند. خلیفه سوم به جای درس گرفتن از اشتباهات و شنیدن توصیه‌های نیکان و بزرگان عرب، نه تنها به اصلاح امور نپرداخت بلکه با تداوم به سیاست‌های اشتباه خود، موجب گشت تا مردانی از بصره به رهبری حکیم بن جبلة عبدی، مردانی از کوفه به فرمان مالک اشتر و مردانی از مصر به رهبری سودان بن حمران در مدینه جمع گشتند و مصمم گشتند که یا عثمان باید برکنار و یا باید کشته شود (همان: ۱۰۵-۱۰۶).

عثمان چهل روز محاصره بود و دوازده شب مانده از ذی الحجه سال ۳۵ ق. در ۸۳ یا ۸۶ سالگی کشته شد (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۷۲). مردم سه روز بدون پیشوا بودند و شخصی به نام غافقی با مردم نماز می‌گذازد و سپس مردم با علی (ع) بیعت کردند (دینوری، بی تا: ۱۱۲). حکیم بن جبلة عبدی (ابن درید، ۱۹۹۱: ۲/۳۳۲)، طلحه و زبیر، صعصعه و زید بن صوحان، اویس قرنی به همراه سلیمان بن سرد خزاعی، عبدالله بن وال، حارث همدانی و رشید هجری (مفید، ۱۳۶۷: ۵۷-۵۹) با علی (ع) در مدینه بیعت کردند. طلحه و زبیر به پا خاستند و گفتند ای امیرمؤمنان ما با تو بیعت می‌کنیم بر آن که بیعت مهاجران در عهده ما باشد (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۷۴).

اندکی بعد معاویه و سفیانیان به همراهی شامیان که خود از کمک به خلیفه سوم دریغ نموده بودند، هنگامی که خبر قتل عثمان و بیعت مردم با علی (ع) را شنیدند، آشکارا و بی درنگ موضع خویش را تغییر دادند و از قتل خلیفه دستاویزی برای رویارویی با علی بن ابیطالب (ع) ساختند. عایشه به نوعی و طلحه و زبیر به نوعی دیگر خود را خونخواه عثمان معرفی نمودند. «سپس طلحه و زبیر آمدند و {به علی} گفتند ما قصد عمره داریم، ما را اذن ده بیرون رویم... پس در مکه به عایشه پیوستند و او را به جنگ با علی تشویق نمودند» (همان: ۲/۷۸). معاویه نیز از پیراهن خون آلود عثمان در این راه بهره فراوان برد.

علی (ع) مدتی پس از رسیدن به خلافت (۳۵-۴۰ ق.) به عبارت دیگر در سال ۳۶ ق. عثمان بن حنیف را بر بصره گمارد (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۱۱۰؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۷۷). زمانی که عثمان وارد بصره شد، کسی مانع ورود وی نشد اما مردم آنجا چندین گروه شدند. گروهی با گروه مخالف بودند و گروهی با جماعت بودند، گروهی بودند که می‌گفتند: ببینیم مردم شهر چه می‌کنند، ما نیز چنان کنیم (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۱۱۱). اما پس از مدتی بصره به صحنه نخستین جنگ داخلی، یعنی جنگ جمل تبدیل شد.

عایشه و همراهانش وقتی به بیرون بصره رسیدند به تنی چند از سران بصره نامه نوشت «به احنف بن قیس نوشت و صبره بن شیمان و امثالشان» و به سوی حفر رفت و منتظر پاسخ نامه‌ها شد (همان: ۶/۱۲۶). بدینگونه، عایشه با عنوان ام المؤمنین، بزرگان و روسای قبایل را با خود

همراه نمود و متعاقب آن، سایر افراد قبایل نیز به تبعیت از ریش سفیدان و سران - به تبعیت از هویت قبیله ای- به ام المومنین پیوستند. دینوری در این باره می نویسد: «عموم مردم بصره غیر از بنی سعد با آنان بیعت کردند ولی بنی سعد با آنان بیعت نکردند و گفتند ما نه با شما خواهیم بود و نه بر ضد شما همچین کعب بن سور- قاضی بصره- با خانواده خود نخست با آنان بیعت نمود ولی هنگامی که عایشه به خانه او به دیدنش آمد پذیرفت و گفت خوش نداشتم تقاضای مادرم را نپذیرم» (دینوری، بی تا: ۱۱۵). بدین جهت با پیوستن کعب بن سور از سران قبیله ازد به مخالفان علی (ع) و حامیان ام المومنین عایشه، سایر افراد قبیله ازد نیز براساس هویت قبیله ای به یاری عایشه برخاستند (عسکری، ۱۳۶۲: ۲۵۳). در مقابل، قبیله بنی سعد، دعوت ام المومنین عایشه را برای جنگ با علی (ع) نپذیرفتند، و به منطقه الحلجا - در دو فرسخی بصره - کوچ نمودند (سلطانی، ۱۳۸۱: ۳۱). آنها حتی به مادر مومنین هشدار دادند چنان که جاریه بن قدامه سعدی به نزد عایشه رفت و وی را چنین خطاب داد: «ای مادر مؤمنان! کشته شدن عثمان سبکتر از کار تو است که از خانه خویش درآمده ای و بر این شتر ملعون آماج سلاح شده ای. در پرده و حرمت خدای بودی، پرده خویش دریدی و حرمت خویش ببردی، هر که جنگ ترا روا داند کشتنت را نیز روا داند، اگر به اختیار سوی ما آمده ای به خانه خویش بازگرد و اگر نا بدلخواه آمده ای از مردم کمک بخواه» (طبری، ۱۳۸۹: ۶ / ۱۳۰).

به تدریج، عثمان بن حنیف والی بصره متوجه شد که برخی از مردم بصره با گروه ام المومنین موافقت دارند از جمله آن ها اسود بن سریع سعدی بود که در مسجد شهر چنین مردم را تهییج می نمود: «آنها می دانند که ما قاتلان عثمان نیستیم، آمده اند که از ما بر ضد قاتلان عثمان، چه اینجا باشند چه جای دیگر کمک بگیرند، اگر این جمع چنانکه گفتی از دیارشان برون رانده شده اند کی باید مانع برون راندن کسان از شهرها شود؟» (همان: ۶ / ۱۲۸).

هنگامی که گروه ام المومنین عایشه به نزدیکی بصره رسید، عثمان بن حنیف با ۷۰۰ نفر از قبیله بکر بن وائل از تیره ربیعہ سپاهی تشکیل داد و حکیم بن جبلة عبدی را بر آن ها فرمانده نمود و سوی یاران جمل گسیل نمود. آن ها در زابوقه با یکدیگر برخوردند. و بین آن ها جنگ در گرفت. مشهور است که در آن معرکه حیم بن جبلة می گفت: اللّٰهُم اشهد، اللّٰهُم اشهد. و همچنین می گفت: در جنگ با طلحه و زبیر هیچ شک و تردیدی ندارم، هرکس در ستیز با این دو مرد است برگردد (ابن اثیر، بی تا: ۲ / ۳۱۸). کار بدانجا رسید که مردم بصره از قبایل مختلف نیز براساس تمایل به یکی از دو گروه، برای گروه دیگر سنگ پرتاب می کردند (طبری، ۱۳۸۹: ۶ / ۱۳۱).

مردم قبیله عبدالقیس ظاهرا رویه ای دوگانه پیش گرفتند. اگرچه آن ها نیز از سوی یاران طلحه و زبیر مورد تعرض و کشتار قرار گرفتند. طبری در این باره می آورد که روزی که طلحه و زبیر بر

بصره تسلط یافتند و عثمان بن حنیف عامل علی بن ابیطالب (ع) را به بدترین شکل ممکن مورد ضرب و جرح قرار دادند در مسجد بصره حضور یافتند و درباره این که مجبور به بیعت با علی شده اند شروع به سخن کردند تا این که مردی از عبدالقیس آن ها را چنین مورد خطاب قرار داد:

ای گروه مهاجران! شما نخستین کسانی بوده اید که دعوت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را پذیرفته اید، و این فضیلت شما بود، مردم نیز همانند شما به اسلام روی آوردند، وقتی پیامبر خدا درگذشت با یکی از خودتان بیعت کردید و در این مورد از ما رای نخواستید اما رضایت دادیم و پیروی شما کردیم و خدا در ایام خلافت وی مسلمانان را برکت داد آنگاه او، رضی الله عنه، درگذشت و یکی از شما را بخلافت گماشت، در این مورد نیز با ما مشورت نکردید اما رضایت دادیم و تسلیم شدیم و چون خلیفه درگذشت کار را به شش کس محول کرد که بی مشورت ما عثمان را انتخاب کردید و با او بیعت کردید. آنگاه بی مشورت ما به وی اعتراض کردید و خوش بریختید، پس از آن بی مشورت ما با علی بیعت کردید، اینک چه اعتراضی با او دارید که با وی جنگ کنیم؟ آیا غنیمی به تبعیض داده یا کاری به ناحق کرده که بدان معترضید تا با شما بر ضد وی باشیم، اگر چنین نیست پس این کار چیست؟ (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۱۳۴).

اگرچه در آن روز با وی و عشیره اش کار نداشتند اما در روز بعد بر آنها تاختند و ۷۰ نفر از آن ها را کشتند (همان: ۶/۱۳۵).

حکیم بن جبلة با سواران خویش و کسانی از مردم عبدالقیس که پیروی او می کردند و کسانی از پراکندگان طایفه ربیعه که به آنها پیوسته بودند به سوی دارالرزق رفتند. حکیم می گفت: «اگر یاریش نکنم برادرش نیستم» و به عایشه ناسزا می گفت (همان: ۶/۱۳۵). وی در میدان جنگ در حالی که مجروح گشته بود چنین گفت: «این دو کس - طلحه و زبیر - را چنان دیدیم که با علی بیعت کردند و به اطاعت وی درآمدند آنگاه به مخالفت و جنگ و خونخواهی عثمان بن عفان آمدند و میان ما مردم این دیار تفرقه انداختند، منظور آنها عثمان نیست» (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۱۳۶). در این نبرد، ۵۰۰ مرد از قبیله عبدالقیس کشته شدند (مفید، ۱۳۶۷: ۱۷۰).

غیر از حکیم بن جبلة که در مقابل گروه عایشه بودند و جنگیدند، ذریح بود که مقابل زبیر جنگید؛ ابن محرش بود که مقابل عبدالرحمان بن عتاب بود و حرقوص بن زهیر مقابل عبدالرحمان بن حارث. از میان اینان ذریح و یارانش کشته شدند و حرقوص بن زهیر از این معرکه جان به در برد و به قومش یعنی بنی سعد پناه برد. بنی سعد از وی حمایت کردند اما به سختی و زحمت افتادند. پس از طی مدتی چنان عرصه به آنان تنگ شد و آشفته شدند که گفتند از جنگ کناره می گیریم (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۱۳۶).

مردم عبدالقیس نیز پس از جنگ وقتی خشم سعدیان را دیدند در مورد مقتولان و پناهندگان خویش به خشم آمدند که عبدیان به اطاعت علی دل بسته بودند. این مسئله و همچنین به دلیل عدم خودداری طلحه و زبیر از دادن مقرری به آنان موجب گشت که مردم عبدالقیس و بسیاری از قبیله بکر بن وائل به سوی بیت المال تاختند. اما مردم به آنها حمله بردند و از آنها بکشتند که برفتند و بر راه علی جای گرفتند (همان: ۱۳۶/۶). حکیم بن جبلة با همراهی برادرش اشرف و پسرش شجاعانه جنگید و جسدش نیز مثله گشت (ابن درید، ۱۹۹۱: ۲/۳۳۲؛ مفید، ۱۳۴۶: ۲۴۷). علی بن ابیطالب (ع) در ذی قار از آن چه که بر ربیعه و عبدالقیس افتاده بود آگاه شد و گفت: «عبدالقیس نیکوترین تیره ربیعه است و در همه ربیعه نکویی هست» (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۱۴۵). در همین جا از مردم بکر بن وائل خواست که در جایگاه شان بمانند و نیازی به یاری نیست (همان: ۱۴۵/۶). مردم عبدالقیس به تمامی در راه میان علی و بصره بودند و انتظار وی را داشتند، اینان چند هزار کس بودند، دو هزار و چهارصد کس نیز بر آب بودند (همان: ۱۵۱/۶). پس از جنگ جمل نیز علی بن ابیطالب هنگامی که عایشه را به خانه اش می فرستاد «هفتاد زن از قبیله عبدالقیس را در لباس مردانه همراهش فرستاد تا او را به مدینه رسانیدند» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۸۲/۲).

هنگامی که علی بن ابیطالب (ع) به نزدیک بصره رسید سپاهیان را آرایش داد و پرچم‌ها و رایت‌ها را بست و هفت رایت قرار داد. بر قبایل همدان و حمیر پرچمی ساخت و سعید بن قیس همدانی را فرمانده آنان کرد و بر قبایل مذحج و اشتری‌ها، زیاد بن نصر حارثی را گماشت و بر قبیله طی، عدی بن حاتم را فرماندهی داد و بر قبایل قیس و عبس و ذبیان، سعد بن مسعود ثقفی، بر قبایل ازد، بجیله و خثعم و خزاعه، مخنف بن سلیم ازدی را فرمانده ساخت. بر قبایل بکر و تغلب و ربیعه، محدوج ذهلی را قرار داد و عبدالله بن عباس را نیز بر قریش و انصار و دیگر مردم حجاز گماشت. این لشگرهای هفت گانه نه تنها در جنگ جمل بلکه در جنگ‌های صفین و نهروان نیز شرکت داشتند (دینوری، بی تا: ۱۱۶).

در نامه ای که ام المومنین عایشه برای مردم کوفه نوشته نیز قبایل مخالف را به خوبی تعیین کرده است و آن‌ها را «تنی چند از قیسیان و تنی چند از طایفه رباب و ازد» معرفی می نماید (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۱۳۸). قبایل تمیم و بکر بن وائل بصره در ذی قار با قبایل همنام کوفی خود ملاقات کردند تا رای و نظر آن‌ها را بدانند و که ظاهراً دل در صلح داشتند و عزم جنگ نداشتند (همان: ۱۵۲/۶). قبایل عبدالقیس و بکر بن وائل بصره به ریاست عمرو بن مرحوم و شقیق بن ثور به سوی علی رفتند و بدو پیوستند (همان: ۱۶۳/۶؛ همان: ۱۸۱/۶).

در جریان جمل، احنف بن قیس رئیس قبیله بنی تمیم هنگامی که تیره بنی سعد در کار دفاع از حرقوص بن زهیر بودند، و جنگ با علی (ع) را روا نمی دانستند، به نزد علی (ع) رفت و گفت:

«ای علی! قوم ما که در بصره اند پندارند که اگر فردا بر آنها غلبه یابی مردانشان را بکشی و زنانشان را اسیر کنی. گفت: کسی همانند من این کار را نمی کند که این کار جز درباره آنها که از دین بگشته اند و کافر شده اند روا نیست، اینان مردمی مسلمانند، آیا قوم خویش را از من باز می داری؟ احنف گفت: آری، یکی از دو چیز را برگزین: یا پیش تو آیم و خودم با تو باشم، یا ده هزار شمشیر را از تو باز دارم. آنگاه احنف بازگشت و ائتلاف قبیله اش را دعوتشان کرد که به جای بمانند و چنین آغاز کرد که ای قوم خندف! و جمعی به او پاسخ دادند، آنگاه بانگ زد که ای قوم تمیم! و جمعی به او پاسخ دادند. آنگاه بانگ زد ای قوم سعد! و همه سعدیان به او پاسخ دادند و همه را به کناره گیری از جنگ کشانید» (طبری، ۱۳۸۹: ۶ / ۱۵۹).

در روایت دیگری آمده است که او کسی را نزد علی (ع) گسیل نمود و پیام داد: اگر بخواهی با ۲۰۰ مرد جنگی به سویت می آیم و در کنارت می جنگم و اگر بخواهی همه افراد قبیله بنی سعد را از جنگ دور می کنم و ۷۰۰۰ شمشیر را از تو باز می دارم (مامقانی و مامقانی، ۱۳۹۲: ۱ / ۱۰۳). علی (ع) به او گفت: «این چگونه می شود که تو به آن ها قول کناره گیری داده ای؟» وی جواب داد: اما جنگ با آن ها حق خداست. خلیفه وقت پاسخ داد هر که را می توانی بازداري بازدار (طبری، ۱۳۸۹: ۶ / ۱۶۳). احنف از جنگ کناره گرفت و در جلیح، دو فرسخی بصره بماند و بیش از شش هزار کس با وی کناره گرفتند (همان: ۶ / ۱۶۱).

یکی از قبایل داخل در ائتلاف قبیله ای بی تمیم، بنی عمرو و بنی حنظله بودند که خلاف نظر احنف و بنی سعد رفتار کردند و به جنگ با خلیفه وقت پرداختند، بنی حنظله از هلال بن وکیع تبعیت می کردند و همچنین بنی عمرو از ابوالجربا پیروی می کردند که وارد جنگ شدند (طبری، ۱۳۸۹: ۶ / ۱۶۵). منجاب بن راشد نیز سالار بنی ضبه بود از جنگ و پیوستن به هر دو طرف جنگ پرهیز نمود (همان: ۶ / ۱۶۶).

به طور کلی در این زمان در بصره سران قبایل به صورت ذیل بودند. سالار هوازن و بنی سلیم و توابع، مجاشع بن مسعود سلمی بود. سالار عامر، زفر بن حارث بود. سالار غطفان، اعصر بن نعمان باهلی بود و سالار بکر بن وائل مالک بن مسمع بود. عبدالقیس سوی علی رفتند مگر یکی که بجای ماند، از بکر بن وائل نیز کسانی بپا خاستند و کناره گیران به تعداد ماندگان بودند که سالارشان سنان بود. ازدیان سه رئیس داشتند: صبره بن شیمان و مسعود و زیاد بن عمرو. پراکنندگان قبایل دو سر داشتند: سرگروه مضر، حریت بن راشد بود و سر گروه قضاعه و توابع، رعبی جرمی بود و این لقب وی بود، سر یمینان دیگر ذوالاجره حمیری بود (طبری، ۱۳۸۹: ۶ / ۱۶۶).

سالار ازدیان بصره در روایت عامر بن حفص، عبدالرحمان بن چشم حمامی بود و به قولی صبره بن شیمان حدانی بود (همان: ۶ / ۱۸۱). یکی از روسای و شیوخ ازدیان بصره، صبره بن شیمان

بود. کعب بن سور بدو گفت: اگر دو جمع به هم نزدیک شود کار از دست برود که چون دریاها به هم بر آیند اطاعت من کن و آنجا مرو و با قوم خویش کناره کن که بیم دارم صلحی باشد، بیرون این مایه باش و این جمع مضر و ربیعه را واگذار که برادرانند، اگر به صلح آمدند همانست که می خواهیم، و اگر جنگ کردند فردا داوران آنها باشیم. صبره گفت: بیم دارم چیزی از نصرانیت در تو مانده باشد، به من می گویی در صلح کسان حضور نیابم و مادر مؤمنان و طلحه و زبیر را، اگر صلحشان پذیرفته نشد، یاری نکنم و از خونخواهی عثمان بازمانم؟ بخدا هرگز چنین نکنم و همه قبایل یمنی همسخن شدند که حضور یابند(همان: ۱۶/ ۱۶۵). وی و قبیله اش به خوانخواهان عثمان و عایشه پیوستند. مسعود بن عمرو بن عدی نیز از سران قبیله ازدی نیز در جنگ جمل یکی از فرماندهان ازد، در سپاه ام المومنین بود(طبری، ۱۳۷۵: ۵/ ۵۰۵). قبیله های ازد و ضبه در این جنگ و دفاع از عایشه پایداری و جنگ سختی کردند (دینوری، بی تا: ۱۱۸). عمرو بن یثربی که پهلوی راست لشکریان بصره - عایشه - پیشاپیش قوم خود یعنی بنی ضبه حرکت کرد و جنگی سخت نمود.

مالک بن مسمع از سران بکر بن وایل که به بنی امیه گرایش داشت، پس از جنگ جمل به مروان حکم پناه داد (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۴: ۲۶۶). مقاتل برادر وی بدو چنین پیشنهاد داده بود: «برادرزاده مرا بفرست و پناهِش بده و از علی برای وی امان بخواهید، اگر امانش داد همانست که می خواهیم و اگر امان نداد با شمشیرهایمان می رویم و او را می بریم، اگر متعرض او شدند برای محافظت شمشیر می کشیم، یا به سلامت می مانیم یا محترمانه جان می دهیم» (طبری، ۱۳۸۹: ۶/ ۱۹۱).

قیس بن هیثم سلمی از سران اهل العالیه بود. هنگامی که عثمان بن عفان از مردم بصره یاری خواست، قیس مردم بصره را به کمک وی فراخواند. اگرچه مردم بصره به سوی مدینه روان شدند تا به خلیفه سوم کمک نمایند اما با رسیدن خبر قتل وی از نیمه راه بازگشتند(طبری، ۱۳۷۵: ۵/ ۱۷۲ و ۲۷۹).

یکی دیگر از سران مطرح بصری، منذر بن جارود عبدی بود که علی (ع) ولایت فارس را به او داد. او ۴۰۰ هزار درهم از بیت المال را غارت نمود. علی (ع)، منذر را زندانی نمود اما به شفاعت صعصعه از وی، او را آزاد نمود(ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۴: ۳۵۷). امیرالمومنین علی (ع) بدو چنین می نویسد:

اما بعد، نیکی پدرت مرا فریفت و گمان بردم که تو نیز از روش او پیروی می کنی و به راه وی می روی، ولی به من خبر رسیده است که خیانت کرده ای؛ و پیروی از هوای نفس را رها نمی کنی و برای آخرت خویش توشه ای باقی نمی گذاری؛ دنیای خویش را با ویرانی آخرت آباد می سازی. از دینت می بری و به خویشاوندانت می پیوندی.

اگر آنچه از تو به من رسیده، راست باشد، شتر در خانه و بند کفش تو از خودت بهتر است و کسی چون تو شایسته این نیست که به وسیله او رخنه ای بسته شود، یا کاری انجام پذیرد. یا مقامش بالا رود. یا در امانت شریکش کند و یا برای جلوگیری از خیانت و نادرستی بر خزانه بگمارندش. نامه ام که به دست رسید نزد من بیا (نهج البلاغه، ۱۳۶۶: ۱۰۷۴).

گفته شده در این جنگ ده هزار کس کشته شد که یک نیمه از یاران علی بودند و یک نیمه از یاران عایشه، دو هزار کس از قبیله ازد و پانصد کس از دیگر قبایل یمنی، دو هزار کس از قوم مضر و پانصد کس از قبیله قیس و پانصد کس از قبیله تمیم و هزار کس از قبیله بنی ضبه و پانصد کس از قبیله بکر بن وائل (طبری، ۱۳۸۹: ۶/ ۱۹۳).

- موضع گیری سران اخماس در جنگ صفین

همان طور که که پیش تر ارایه شد یکی از سران اخماس بصره احنف بن قیس بود که ریاست تمیم را بر عهده داشت (شوشتری، ۱۳۷۸: ۱/ ۶۹۱). هنگامی که ابن عباس، فرستاده خلیفه وقت، نامه علی(ع) را برای اهل بصره خواند، احنف بن قیس اولین فردی بود که دعوت او را قبول نمود و گفت: آری، به خدا سوگند که تو را اجابت خواهیم کرد (مامقانی و مامقانی، ۱۳۹۲: ۱/ ۱۰۳). پس از وی، خالد بن معمر سدوسی و سپس عمرو بن مرحوم عبدی و بسیاری از مردم بصره آمادگی خود را اعلان کردند (دینوری، بی تا: ۱۳۰).

مجلسی در این باره می آورد: هنگام عزیمت علی(ع) از بصره به کوفه با همراهی عده ای از بزرگان بصره همچون احنف بن قیس و جاریه بن قدامه و حارث بن زید و زید بن جبله و اعین بن ضبیعه، احنف بن قیس رو به علی(ع) می گوید: «ای امیرالمؤمنین اگر بنی سعد در جنگ جمل شما را یاری نکردند با دشمن شما نیز همراه نبودند... ای امیرالمؤمنین بستگان ما در بصره زندگی می کنند، اگر ما را به سوی آنها بفرستی عده زیادی از آنها همگام با ما به یاری تو خواهند پرداخت و کوتاهی گذشته را جبران خواهند کرد». علی(ع) به احنف بن قیس فرمود: نامه ای برای قوم خود بنویس و آنها را به قیام علیه معاویه دعوت کن. او نیز اطاعت امر نمود و فردی به نام حارث، نامه احنف را به قوم وی در بصره رساند. وقتی نامه احنف به بستگانش رسید اکثر اهالی بصره به قصد یاری علی(ع) به کوفه آمدند (مجلسی، ۱۳۸۴: ۳۲/ ۳۰۶).

از وی نظرهای متناقضی در منابع ثبت شده است. در حالیکه طبری او را مشتاق برای جنگیدن در صف علی(ع) نشان می دهد و حتی می آورد که احنف در جریان حکمیت نیز به خلیفه وقت، علی(ع) پیشنهاد کرد که حکم قرارش دهد (طبری، ۱۳۸۹: ۶/ ۲۵۶)؛ حتی زمانی که علی(ع) در نامه ای که برای معاویه می نویسد به امیرالمؤمنین گفت: «عنوان امارت مومنان را محو مکن که بیم دارم اگر محو کنی هرگز به تو بازنگردد آن را محو مکن اگرچه کسان همدیگر را

بکشند» (همان: ۶/ ۲۵۶) با اینحال از وی نقل شده است او در صفین درحالی که همراه علی(ع) بود گفت: «عرب به هلاکت رسید». از دیگر موضعگیری وی نسبت به علی(ع) این است که پس از خواندن نامه معاویه به مردم بصره و تشویق شان برای جنگ با علی(ع)، زیر شعار خونخواهی عثمان، گفت: «من نه سر پیازم و نه ته پیاز، و کاری به کارشان ندارم» (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۴: ۲۶۳).

از میان قبایل مختلف شمالی و جنوبی، که در جنگ صفین در کنار خلیفه وقت حاضر بودند، علی(ع)، جنگجویان عبدالقیس را در جناح راست سپاه قرار داد و حارث بن مره عبدی را فرمانده پیادگان جناح چپ نمود (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۴). دینوری در جای دیگر درباره ربیع و قبیله عبدالقیس می آورد که علی(ع) با پشتیبانی عبدالقیسی های بصری- به رهبری عمر و بن حنظله- لشکریان خویش را تقویت نمود (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۱۳). طبری می آورد که پرچم کوفیان و بصریان ربیع با خالد بن معمر بود که از مردم بصره بود (طبری، ۱۳۸۹: ۶/ ۲۴۳). وی همچنین می آورد علی(ع) درباره ربیع می گوید: «ای گروه ربیع، شما یاران منید که دعوتم را پذیرفته اید و به نزد من مطمئن ترین قبیله عربید» (همان: ۶/ ۲۴۲).

در میان حملات پی در پی که از سوی جناح معاویه و شامیان انجام می شد، مردم ربیع جز اندکی از ضعیفان و زبوان پامردی کردند و سخت جنگیدند (همان: ۶/ ۲۴۴). حمله های پیوسته عبدالقیس بر سپاه شامیان تا بدانجا رسید که میدان جنگ بر آن ها سخت گشت. در این زمان عمروعاص به معاویه گفت: امروز جناح راست علی از ربیع قدرتمند است و آن ها خاله زاده های من هستند. فکری می کنم و به سوی آن ها می روم و با ایشان سخن گفته و آن ها را به سوی لشکر تو آرم. عمروعاص به سوی سپاه علی(ع) رفت و نماینده ای از ربیع خواست. پس عقیل بن نویه از عبدالقیسی ها پیش رفت و به عمروعاص گفت که در جنگ جمل، در کنار امیرالمومنین خدمت کردم و در آن نبرد رشادت ها کرده و مبارزه نموده ام. امروز اگر در این انبوهی سپاه، هیچ فردی، برای تو دشمن تر از من نبود، من به نزدت نمی آمدم (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۶۲۰). مردان دیگری نیز از ربیع همچون طحل بن اسود و همچنین افرادی از بنی عنتره و بنی ضم نیز پاسخ او را به تندی و درشتی دادند (همان: ۶۲۱-۶۲۲). بنابراین، عمروعاص با خجالت و شرمندگی به نزد معاویه برگشت.

از دیگر سران اخماس که در جنگ صفین حضور داشتند و در صف علی بن ابیطالب(ع) جنگیدند شامل حنین بن منذر فرمانده بکریان و جاریه بن قدامه سعدی فرمانده بنی رباب و اعین بن ضبیعه فرمانده بنی حنظله بصره می شود. همچنین خالد بن معمر فرماندهی زهل بصره و حرث بن جابر حنفی فرماندهی لهازم و عمرو بن حنظله فرمانده عبدالقیس و حارث بن نوفل هاشمی فرماندهی قریش و قبیصه بن شداد هلالی فرماندهی بنی قیس بصره را به عهده

داشتند (بلاذری، بی تا: ۷۹ / ۳). دینوری نیز در این رابطه می نویسد: علی (ع) افراد قبیله مضر را بر قلب سپاه و قبیله ربیعیه را در سمت راست و اهل یمن را در سمت چپ قرار داد. قبیله کنده را به اشعث بن قیس واگذاشت و قبیله بکر بصره را به حنین بن منذر و تمیم بصره را به احنف بن قیس... و خارجه بن قدامه را به فرماندهی سعد رباب بصره و رفاعه بن شداد را به فرماندهی قبیله بجیله... و اعین بن ضبیعه را بر حنظله بصره... و جندب بن زهیر را بر ازد و خالد بن معمر را بر ذهل بصره... و خزیمه بن خازم را بر لهازم بصره و بر قبیله عبدقیس بصره، عمرو بن حنظله و بر قیس بصره شداد هلالی گمارد (دینوری، بی تا: ۱۳۴).

در جنگ صفین پرچم بجلیه به دست ابوشداد قیس بن مکشوح بود که از تیره احمس بن غوث بود. تا به نزدیک صاحب سپر طلایی رسید که با جمعی فراوان از یاران معاویه بود. گفته اند که وی عبد الرحمان بن خالد بن ولید مخزومی بود. دو گروه آنجا سخت جنگیدند. ابوشداد با شمشیر سوی صاحب سپر حمله برد و یک رومی که غلام معاویه بود راه بر وی گرفت و ضربتی زد و پای ابوشداد را قطع کرد. ابوشداد نیز ضربتی زد و غلام رومی را کشت، نیزه ها را به طرف او گشودند تا کشته شد. عبدالله بن قلع احمسی پرچم را گرفت و جنگید تا کشته شد، برادرش عبدالرحمن بن قلع پرچم را گرفت تا کشته شد. پس از آن عقیف بن ایاس پرچم را گرفت و همچنان به دست وی بود تا دو جمع از هم جدا شدند. در آن روز حازم بن ابی حازم احمسی برادر قیس بن ابی حازم کشته شد، نعیم ابن صهیب بجلی نیز کشته شد (طبری، ۱۳۸۹: ۶ / ۲۳۸).

ازدیان از دیگر گروه های داخل در ائتلاف قبیله ای بودند. حارث بن حصیره ازدی به نقل از پیران طایفه نمر ازد گوید: وقتی ازدیان را به مقابله ازدیان فرستادند مخنف بن سلیم، حمد خدای گفت و ثنای او کرد و گفت: «خطایی است بزرگ و بلایی عظیم که ما را به مقابله قوممان فرستادند و آنها را به مقابله ما وا داشتند. به خدا این دست های خودمان است که قطع می کنیم و بال های خودمان است که با شمشیرهایمان می بریم. اگر با گروه خودمان همدلی نکنیم و در کار یارمان نکوشیم، کافر می شویم اگر بکنیم نیروی خویش را به تلف داده ایم و آتش خودمان را خاموش کرده ایم». جندب بن زهیر بدو گفت: «به خدا اگر پدران آنها بودیم و فرزندان ما بودند، یا فرزندانمان بودیم و پدران ما بودند و از جماعت ما بریده بودند و عیب امام ما می گفتند و اهل ملت و ذمه ما را به ستم منسوب می داشتند، اکنون که با هم روبرو شده ایم جدا نمی شدیم تا از رفتار خویش بگردند و دعوت ما را بپذیرند یا بسیار کس از آنها و ما کشته شود». جندب بن زهیر پیش رفت و با سالار ازدیان شام درآویخت و شامی او را کشت. از طایفه وی عجل و سعد پسران عبدالله از تیره بنی ثعلبه کشته شدند. مخنف نیز کشته شد، از طایفه وی

عبدالله و خالد پسران ناجد و عمرو و عامر پسران عویف و عبدالله بن حجاج و جندب بن زهیر و ابوزینب بن عوف نیز کشته شدند (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۲۳۹).

روسای بکر بن وائل در جنگ صفین، شقیق بن ثور بکری - رئیس شاخه بصری - با خالد بن معمر سدوسی - رئیس شاخه کوفی - با یکدیگر متحد شدند و توافق کردند تا حنین بن منذر رقاشی از ربیعه بصره، فرمانده سپاه مشترک باشد (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ق: ۲۹۰-۳۰۰، ۳۳۱؛ طبری، ۱۳۷۵: ۳۴/۵). با اینحال بعضی از شیوخ ربیعه همچون حریث بن جابر بکری - رئیس لهازم بصره - اکثر مواقع نظرات مخالفی در برابر شقیق بن ثور اتخاذ می کردند (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ق: ۲۰۵، ۴۸۵). چنان که وقتی علی بن ابیطالب (ع) پیش مردم ربیعه رفت به همدیگر گفتند: «اگر علی که به پرچم شما پناه آورده اینجا آسیب ببیند رسوا می شوید». شقیق بن ثور گفت: «ای گروه ربیعه اگر یکی از شما زنده باشد و دشمن به علی دست یابد پیش عربان معذور نباشید اگر او را محفوظ دارید بزرگواری دایم یافته اید» و مردم ربیعه از آن پس که علی بن ابیطالب پیششان آمد سخت جنگیدند که مانند آن ننگیده بودند (طبری، ۱۳۸۹: ۶/۲۴۵).

اوج تشتت رهبران ربیعه در عملکرد آنان نسبت به مساله تحکیم آشکار می شود. برخی از آنان چون شقیق بن ثور خواهان پذیرش تحکیم شدند و برخی همچون کردوس بن هانی و حریث بن جابر تمایل به ادامه جنگ داشتند و برخی دیگر موضعی بی طرف درپیش گرفتند و تصمیم را خلیفه علی (ع) واگذار نمودند (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ق: ۴۸۴-۴۳۶).

از لحاظ تقسیم بندی قبایل شمالی و جنوبی در میان احماس بصره، ازد تنها قبیله جنوبی بود و مابقی، قبایل شمالی را شامل می شدند. قبایل شمالی و جنوبی پیوسته در تاریخ اسلام در تعارض با یکدیگر بودند که در دوره امویان به اوج خویش می رسد. این مسئله معمولا موجب می شد تا در موقعیت های مختلف همچون صلح و جنگ این قبایل در قبال یکدیگر تصمیم های متفاوتی اتخاذ نمایند.

نکته بعدی به نظر می رسد تمایلات قلبی برخی از قبایل مانند اسد و عبدالقیس به امیرالمومنین علی (ع) و خاندان وی باشد که در طول جنگ ها معمولا در کنار علی (ع) و بهترین قسمت سپاه وی را تشکیل می دادند. در مقابل قبیله ازد و ضبه قرار می گیرند که در جنگ جمل در گروه ام المومنین عایشه قرار گرفتند و با کشته شدن افراد بسیاری از این قبیله از وی و حرمش حمایت کردند. باید به گروه سومی نیز اشاره کرد که در طول جنگ های جمل و صفین آرا متفاوتی را در قبال حمایت از خلیفه وقت در پیش گرفتند که می توان به قبیله بنی تمیم و عمده ترین رئیس آن احنف بن قیس اشاره نمود. این قبیله در جنگ جمل از جنگ کناره گیری نمودند و اگرچه در بین سران این قبیله اختلاف نظر وجود داشت در جنگ صفین در سپاه علی (ع) قرار گرفتند و برخی از سران قبیله همچون احنف با خلیفه در همه حال همراهی نمود و برخی سران دیگر همچون مجاشع بن مسعود و شقیق بن ثور هنگام پیش آمد حکمیت با تحکیم موافقت نمودند و عوامل نارضایتی امیرالمومنین علی (ع) را فراهم آوردند.

البته باید اشاره شود که در این جنگ ها مردان جنگی از یک قبیله روبروی هم قرار می گیرند و برهم شمشیر می کشند چنان چه در جنگ صفین هنگامی که ازدیان بصره - و کوفه - در مقابل ازدیان شام قرار می گیرند، مخنف بن سلیم، می گوید: به خدا این دست های خودمان است که قطع می کنیم و بال های خودمان است که با شمشیرهایمان می بریم. اگر با گروه خودمان همدلی نکنیم و در کار یارمان نکوشیم، کافر می شویم اگر بکنیم نیروی خویش را به تلف داده ایم و آتش خودمان را خاموش کرده ایم. بدین گونه این موضوع خود موجب دلسردی مردان مبارز قبایل می شود که چرا باید مردانی از قبیله خود را بکشند. این مسئله در کنار دلایل دیگر موجب سستی در جنگ و ضعف برخی از قبایل حاضر در گروه امیرالمومنین (ع) در جنگ صفین گشت.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن.

ابن اثیر، عزالدین. (بی تا). تاریخ کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ترجمه ابوالقاسم حالت، علی هاشمی و عباس خلیلی. تهران: موسسه مطبوعات علمی.

- ابن اعثم کوفی، محمدبن علی. (۱۳۷۲). الفتوح، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۸۵). مقدمه تاریخ ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۱. تهران: علمی-فرهنگی.
- ابن درید، محمدبن حسن. (۱۹۹۱). الاشتقاق، تحقیق عبدالسلام محمدهارون. بیروت: دارالجلیل.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (بی تا). المعارف، تحقیق ثروت عکاشه. قاهره: دارالمعارف.
- ابن هلال تقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید. (۱۳۷۴). الغارات. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: طبع و نشر.
- برزگر، ابراهیم. (۱۳۸۸). هویت قبیله ای به مثابه واقعیت در نهج البلاغه. مطالعات ملی، زمستان، شماره ۴۰: ۱۳۳-۱۵۸.
- بلاذری، احمدبن یحیی بن جابر. (۱۳۶۷). فتوح البلدان. ترجمه محمد توکل. تهران: نقره.
- (۱۴۱۷ق). انساب الاشراف، ج ۱-۱۲. به کوشش سهیل زکار ریاض الزرکلی. بیروت: دارالفکر.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۴۴). ترجمه تاریخ طبری. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۸۵). نظام قبیله ای و خاستگاه خوارج نخستین. شناخت، زمستان، شماره ۵۲: ۹۳-۱۱۴.
- پلا، شارل. (۱۴۰۶ق). الجاحظ فی البصره. ترجمه ابراهیم الکیلانی. دمشق: دارالفکر للطباعه والنشر.
- جمیلی، رشید. (۱۹۷۲). تاریخ العرب فی الجاهلیه و عصر الدعوة الاسلامیه. بیروت: حتی، فیلیپ خوری. (۱۳۹۸). تاریخ عرب، ترجمه محمد سعیدی. تهران: ارمغان.
- خنجی، محمد علی. (۱۳۷۹). ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن. اطلاعات سیاسی-اقتصادی، اسفند، شماره ۸۹ و ۹۰: ۲۹-۲۲.
- دینوری، احمد بن داوود. (۱۳۶۸). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- (بی تا). اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات. تهران: نشر دیجیتال مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.
- سالم، عبد العزیز. (۱۳۸۰). تاریخ عرب قبل از اسلام؛ ترجمه باقر حیدری نیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سلطانی، مصطفی. (۱۳۸۱). تشیع بصره در قرون نخستین. تاریخ اسلام، پاییز، شماره ۱۱: ۲۵-۷۰.
- شوشتری، محمدتقی. (۱۳۷۸). قاموس الرجال. ج ۱، تهران: موسسه نشر اسلامی.

طبری، محمدبن جریر. (۱۳۸۹). تاریخ الرسل والملوک. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۴، ۳، ۵ و ۶. تهران: نشر الکترونیک. آذر ۱۳۸۹.

----- (۱۳۷۵). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۳. تهران: اساطیر.

عسکری، مرتضی. (۱۳۶۲). نقش عایشه در تاریخ اسلام، دوران عثمان و امیر المؤمنین. تهران: نشر کوکب.

فاتحی نژاد، عنایت الله. (۱۳۹۹). بصره، تاریخ. در دایره المعارف بزرگ اسلامی ذیل بصره، آخرین بروزرسانی چهارشنبه ۱۳۹۹/۳/۲۸، قابل دریافت از سایت <https://cgie.org.ir> <
لسترنج، گای. (۱۳۷۷). جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.

مامقانی، محی الدین؛ مامقانی، عبدالله. (۱۳۹۲). تنقیح المقال فی علم الرجال. ج ۱. قم: موسسه آل بیت.

مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی. (۱۳۸۴). بحارالانوار، ج ۳۲. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
المطیری، براك عبید عوض. (۱۹۹۸). التاريخ السياسی و الحضاری لاقليم بحرين منذ ظهور الاسلام حتى قيام الدوله الامويه. بی جا: جامعه الطنطا.

مفید، محمدبن محمدبن نعمان. (۱۳۴۶). الرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی. بی جا: انتشارات علمیه اسلامیه.

----- (۱۳۶۷). نبرد جمل، ترجمه محمودمهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.

نصر بن مزاحم. (۱۳۸۲ق). وقعه صفین. به کوشش عبدالسلام محمد هارون. قاهره: المؤسسة العربیه الحدیثه.

نهج البلاغه. (۱۳۶۶). گردآورنده محمد بن حسین شریف رضی، ترجمه علی نقی فیض الاسلام. تهران: انتشارات فیض الاسلام.

یاقوت حموی، شهاب الدین بن عبدالله. (۱۳۹۹ق). معجم البلدان. ج ۱، ۴. بیروت: داراحیا التراث العربی.

یعقوبی، احمد بن اسحاق. (۱۳۸۲). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. ج ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.